

نگاهی به ماده واحدۀ قانون اصلاح مادۀ ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

علی کاظم‌زاده^۱

چکیده

ماده واحدۀ مربوط به اصلاح مادۀ ۱۸ ق.ا.د. هرچند برخی از ایرادهای اساسی وارد بر این ماده — برای نمونه، نبود اعتبار امر مختومه، مقید نبودن به زمان الزامی نبودن رعایت تشریفات و ... — را از میان برده است، ایرادها و کاستی‌هایی نیز دارد که از جمله آنها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: منافات اعادۀ دادرسی پیش‌بینی شده با مفهوم واقعی و اصلی اعادۀ دادرسی، روشن نبودن «مرجع صالح» ذکر شده در ماده واحدۀ، تفاوت قائل نشدن میان جایگاه دیوان عالی کشور و شعبه‌های تشخیص، ابهام در مفهوم «خلاف بین شرع»، روشن نبودن چگونگی اقدام مرجع قضائی پس از تشخیص خلاف بین شرع از سوی رئیس قوه قضائیه، روشن نبودن مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی به اعادۀ دادرسی، عدم ذکر تاریخ آغاز مهلت سه‌ماهه ذکر شده، و تعارض در شیوۀ تجدیدنظرخواهی میان این ماده واحدۀ و ق.د.ع.ا.

واژگان کلیدی

خلاف بین شرع، اعادۀ دادرسی، دیوان عالی کشور، شعبۀ تشخیص، دیوان عدالت اداری

۱. دکتر در حقوق خصوصی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

مقدمه

در تاریخ ۱۳۸۱/۷/۲۷، ماده ۱۸ ق.ت.د.ع.ا. در قالب یک ماده‌واحدہ اصلاح شد^۱ و برخی ایرادهای اساسی وارد بر ق.ا.د. را از میان برده، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. نبود اعتبار امر مختومه که یکی از ایرادهای اساسی قانون سابق بود، مرتفع شده و در نتیجه، ثبات و امنیت حقوقی مخدوش شده از ناحیه آن قانون به جامعه بازگردانده شده است؛

۲. اصول متقن حقوقی از جمله اصل تناظر اصحاب دعوی^۲ و امکان دفاع طرف مقابل و تبادل لوائح احیا شده است؛

۳. قانون سابق که مقید به زمان نبود تالی فاسد غیر قابل جبرانی را بر امنیت حقوقی

۲. متن ماده‌واحدہ بدین شرح است: ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۷ به شرح زیر اصلاح می‌شود:

ماده ۱۸ - آراء غیر قطعی و قابل تجدید نظر یا فرجام همان است که در قانون آئین دادرسی ذکر گردیده تجدیدنظر یا فرجام خواهی طبق مقررات آئین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آراء قطعی دادگاههای عمومی و انقلاب و نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و یا اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رای؛ به تشخیص رئیس قوه قضائیه خلاف بین شرع باشد که در این صورت این تشخیص؛ بعنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع میشود.

تبصره ۱- مراد از خلاف بین شرع، مغایرت رای صادره با مسلمات فقه است و در موارد اختلاف نظر بین فقها؛ ملاک عمل نظر ولی فقه و یا مشهور فقها خواهد بود.

تبصره ۲- چنانچه دادستان کل کشور، رئیس سازمان قضائی نیروهای مسلح و روسای کل دادگستری استانها مواردی را خلاف بین شرع تشخیص دهند مراتب را به رئیس قوه قضائیه اعلام خواهند نمود.

تبصره ۳- آراء خلاف بین شرع شعب تشخیص در یکی از شعب دیوان عالی کشور رسیدگی میشود.

تبصره ۴- پرونده هایی که قبل از لازم اجراء شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است مطابق مقررات زمان ورود؛ رسیدگی می‌شود. پس از رسیدگی به پرونده های موجود شعب تشخیص منحل می‌شود.

تبصره ۵ - آرائی که قبل از لازم اجراء شدن این قانون قطعیت یافته است حداکثر ظرف سه ماه و آرائی که پس از لازم اجراء شدن این قانون قطعیت خواهد یافت حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ قطعیت قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می باشند.

تبصره ۶ - از تاریخ تصویب این قانون ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو می‌شود».

۳. یعنی امکان اطلاع طرف‌های دعوا از محتویات پرونده.

کشور وارد می‌ساخت که خوشبختانه اکنون مقید به زمان یک ماه شده است؛
۴. قانون سابق مقید به افراد خاصی نبود در حالی که اکنون تا اندازه‌ای مقید به اشخاص
معینی شده است؛ هر چند مانع از خروج رئیس قوه قضائیه از این محدوده نیز
نیست؛

۵. قانون سابق رعایت تشریفات را الزامی نمی‌دانست، در حالی که قانون جدید این فرایند
را تابع تشریفات قانونی اعاده دادرسی قرار داده است.

در کنار این امتیازها، می‌توان به ایرادها و کاستی‌های زیر در این باره اشاره کرد:
۱. اعاده دادرسی پیش‌بینی شده در ماده‌واحدۀ تأسیس جدیدی مبتنی بر تشخیص
خاص است که چندان رهگشا و امیدبخش نیست و با مفهوم واقعی و اصلی اعاده
دادرسی منافات دارد؛

۲. مطابق ماده‌واحدۀ، «... پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع
می‌شود...». روشن نیست که منظور از ارجاع چیست و با فرستادن پرونده چه تفاوتی
دارد.

از نظر حقوقی، ارجاع پرونده متصدی شعبه را ملزم به اظهار نظر قضائی می‌کند، در
صورتی که فرستادن پرونده مقام مربوط را الزاماً با اظهار نظر قضائی روبه‌رو نمی‌کند. به
موجب ماده ۱۷۷ ق.آ.د.ا.ک، «ارجاع به شعبه» ملاک قانون‌گذار است، نه حتی ارجاع
به قاضی مشخص. از نظر قانون‌گذار، تخلف از این امر برای مقام ارجاع تعقیب انتظامی
در پی دارد. رئیس قوه قضائیه در عمل نقش فرستادن پرونده را بر عهده دارد، ولی قانون
به‌سهو نقش ارجاع را برای او قائل شده است.

وانگهی، ارجاع پرونده مستلزم داشتن سمت قضائی است، در حالی که رئیس قوه
قضائیه سمت قضائی ندارد. هر چند ماده ۲ قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه
مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ رئیس قوه را دارای سمت قضائی دانسته بود^۴، به حکم تبصره ۶

۴. ریاست قوه قضائیه سمت قضائی است و هرگاه رئیس قوه قضائیه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین
شرع تشخیص دهد آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.

ماده‌واحد «از تاریخ تصویب این قانون ماده (۲) قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضائیه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸ و سایر قوانین مغایر لغو می‌شود»؛

۳. مطابق ماده‌واحد، آراء خلاف بین شرع شعبه‌های تشخیص در شعبه دیوان عالی کشور رسیدگی می‌شود، در صورتی که قبل از این و پیش از تصویب ماده‌واحد عکس آن عمل شده و آراء خلاف بین شرع دیوان عالی کشور در شعبه‌های تشخیص رسیدگی می‌شد. این امر نشانگر آن است که قانون‌گذار هیچ تفاوتی بین آن دو جایگاه قائل نبوده و اصولاً جایگاه دیوان عالی کشور و شعبه تشخیص دیوان عالی کشور را به خوبی شناخته و هیچ یک از این دو مرجع را نسبت به یکدیگر بالاتر یا پایین‌تر نمی‌داند. ولی، در عرف خاص قانون‌گذاری و قانون‌نویسی، باید بین دیوان عالی کشور و شعبه تشخیص دیوان عالی کشور قائل به تفاوت بود.

این در حالی است که در شعبه‌های تشخیص دیوان عالی کشور پنج نفر قاضی اظهار نظر می‌کرد، در حالی که در شعبه‌های دیوان عالی کشور دو نفر قاضی اظهار نظر می‌کنند؛

۴. به حکم ماده‌واحد، مورد باید از مصداق‌های خلاف بین شرع باشد. در این زمینه، نکات زیر به نظر می‌رسد: *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
الف. این امکان وجود دارد که عنوان «خلاف بین شرع» در عمل به مصداق‌های «خلاف بین قانون» تعمیم داده شود؛

ب. به نظر می‌رسد که مسلمات فقه عبارت است از موضوع‌های غیراستنباطی؛ یعنی، محکمت دین که روشن بوده و در حوزه اجرا نمی‌توان آنها را تأویل کرد. بنا بر این، موضوع‌های استنباطی را، که مجتهد می‌تواند استنباطی متفاوت با دیگر مجتهدان داشته باشد، شامل نمی‌شود؛

پ. این مسأله مطرح است که آیا خلاف نظر مشهور فقیهان به معنای حقیقی کلمه

خلاف بین شرع است یا خیر. قول حاصل از استنباط عده‌ای از فقیهان یا اکثریت آنان قول مشهور نام دارد. در برابر آن، نظریهٔ عدهٔ اندکی از فقیهان است که آنان هم حکم شرع را از دین استخراج کرده‌اند. از این رو، نمی‌توان گفت که نظر اقلیت خلاف شرع است؛ چه رسد به اینکه خلاف بین شرع باشد.

۵. کیفیت نظر ولی فقیه در تبصرهٔ ۱ مادهٔ واحدۀ به عنوان یکی از مصداق‌های تمیز «خلاف بین شرع» روشن نیست. زیرا نظر ولی فقیه یا در قالب فتوا قبل از تصویب قوانین صادر شده است یا وقتی موضوعی در قوانین پیش‌بینی نشده و قانون‌گذار نسبت به آن سکوت اختیار کرده و مورد از مصداق‌های اصل ۱۶۷ ق.ا. و مادهٔ ۳ ق.آ.د.ا.م. و مادهٔ ۲۱۴ ق.آ.د.ا.ک. است، ولی فقیه برای حل آن معضل در مقام اظهار نظر برمی‌آید. در صورت نخست به نظر می‌رسد اگر فتوای ولی فقیه برای نظم دادن به جامعه به دلیل قرار گرفتن در رأس یک جامعهٔ نظام‌مند صادر شده باشد با توجه به اینکه ولی فقیه به موجب قانون اساسی نسبت به مصوبه‌های مجلس و در معنای عام نسبت به جریان قانون‌گذاری از رهگذر شورای نگهبان نظارت تقنینی دارد؛ باید فتوای مذکور در قوانین لحاظ شده باشد. از این رو یک قانون مصوب به واسطهٔ عدم موافقت با نظر ولی فقیه با توجه به نظارت شورای نگهبان، خلاف شرع نخواهد بود تا رأی مطابق آن قانون در زمرهٔ رأی خلاف بین شرع به حساب آید. گو اینکه ماده‌واحدۀ نیز فقط شامل حکم‌های خلاف بین شرع است نه خلاف قانون.

در صورت دوم نیز نمی‌توان حکم مخالف نظر ولی فقیه را - که بعداً بیان شده است - در مواردی که از پیش، نظر مشهور فقهی حکم دادگاه را تأیید می‌کند خلاف بین شرع دانست؛

۶. به حکم تبصرهٔ یادشده، مرجع تشخیص خلاف بین شرع رئیس قوهٔ قضائیه است. در عمل باید دید که مرجع تشخیص خلاف شرع بودن آیا شخص رئیس قوه است یا افراد و مقام‌های دیگر. اگر منظور شخص رئیس قوهٔ قضائیه باشد، جای سخن نیست؛

چون رئیس قوه قضائیه متخصص فقه است و می‌تواند خلاف بین شرع را تشخیص دهد. اگر این کار را مجتهدان شاغل در نظام قضائی نیز انجام دهند، باز جای سخن نیست. ولی، این کار را در عمل بازرسان و کارشناسان قضائی انجام می‌دهند که حوزه صلاحیت آنان اغلب تشخیص آراء خلاف قانون است، نه خلاف شرع. شناخت مبانی فقهی و قدرت تمیز و استنباط موافق و مخالف شرع نیازمند تخصص در رشته فقه است که معمولاً بازرسان یادشده چنین صلاحیتی ندارند؛

۷. مطلب بعد به چگونگی اقدام مرجع قضائی مربوط است. آیا به محض تشخیص خلاف بین شرع از سوی رئیس قوه قضائیه مراجع قضائی صلاحیت‌دار مکلف به پذیرش و اعمال آن زیر عنوان اعاده دادرسی اند یا اینکه پس از این تشخیص — مانند سایر موارد اعاده دادرسی — پس از درخواست ذی‌نفع از مرجع صلاحیت‌دار جریان اعاده دادرسی آغاز خواهد شد؟ وانگهی، آیا مراجع قضائی صلاحیت‌دار مکلف به پیروی از تشخیص رئیس قوه قضائیه اند؟ مسلم است که پاسخ منفی خواهد بود. زیرا، این نوع برداشت با استقلال قضائی آشکارا منافات دارد.

نکته دیگر اینکه، با توجه به لزوم ارائه دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی در دیگر موارد اعاده دادرسی، آیا در این نوع اعاده دادرسی نیز ذی‌نفع مکلف به تنظیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی است؟ آنچه از این قانون استنباط می‌شود، این است که چنین تکلیفی برای ذی‌نفع وجود ندارد. پذیرش چنین رویه‌ای یعنی قبول اعاده دادرسی بدون تنظیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی موجه به نظر نمی‌رسد. در وهله نخست، این رویه عادلانه به نظر نمی‌رسد. زیرا، در دیگر شیوه‌های اعاده دادرسی هزینه تودیع می‌شود و در این مرحله شخص از معافیت بلامرجح بهره‌مند است که با منطبق حقوقی منافات دارد. در وهله دوم، این امر موجب افزایش بی‌رویه و بی‌دلیل چنین درخواستی می‌شود؛

۸. این پرسش مطرح است که مرجع صلاحیت‌دار برای رسیدگی ذکرشده در ماده‌واحد کدام است؛ یعنی، حال که رئیس قوه قضائیه رأی را خلاف بین شرع و

از موارد اعادۀ دادرسی تشخیص داد، چه مرجعی باید از نظر ماهیتی به اعادۀ دادرسی رسیدگی کند؟ در این باره، باید میان آرای حقوقی و کیفری و نیز آرای صادره از دیوان عالی کشور تفکیک قائل شد.

مطابق ماده ۴۳۳ ق.آ.د.ا.م، پس از تشخیص خلاف بین شرع، درخواست اعادۀ دادرسی مورد تشخیص رئیس قوه قضائیه به دادگاهی فرستاده می‌شود که رأی را صادر کرده است. برای مثال، اگر رأیی از دادگاه حقوقی شهرستان تبریز صادر شده باشد، پرونده به همان دادگاه و چنانچه رأی از دیوان عالی کشور صادر شده باشد، پرونده به دیوان عالی کشور فرستاده خواهد شد. بر پایه همین ماده، «دادخواست اعادۀ دادرسی اصلی به دادگاهی تقدیم می‌شود که صادرکننده همان حکم بوده است و درخواست اعادۀ دادرسی طاری به دادگاهی تقدیم می‌گردد که حکم در آنجا به عنوان دلیل ابراز شده است.

تبصره: پس از درخواست اعادۀ دادرسی طاری باید دادخواست لازم ظرف سه (۳) روز به دفتر دادگاه تقدیم گردد».

اینکه تشخیص خلاف بین شرع می‌تواند به شکل اعادۀ دادرسی اصلی یا طاری درآید جای تردید نیست. ولی، آیا اعادۀ دادرسی موضوع ماده‌واحد می‌تواند همانند سایر موارد اثر تأخیر در رسیدگی به دعوا و توقف در رسیدگی را داشته باشد؟ با توجه به قاعدۀ مندرج در ماده ۴۳۴، باید گفت که در مورد خلاف بین شرع اعادۀ دادرسی طاری موجب تأخیر در رسیدگی به دعوا یا توقف رسیدگی در دیوان عالی کشور است؛ یعنی، از این جهت نباید هیچ تفاوتی بین این نوع اعادۀ دادرسی با موارد دیگر قائل شد.

همان گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، به محض اعلام خلاف بین شرع از طرف رئیس قوه قضائیه، حسب منطوق ماده ظاهراً نیازی به تنظیم دادخواست و... و نیز به قبول یا رد مرجع صالح نیست و به محض اعلام رئیس قوه قضائیه، مرجع صالح بدون اینکه حقی برای قبولی یا رد اعادۀ دادرسی داشته باشد، به طور ماهوی مکلف به رسیدگی است.

افزون بر آن، با توجه به اینکه قانون‌گذار مورد خلاف بین شرع را از موارد اعادۀ

دادرسی اعلام کرده، آثار اجرائی آن می‌تواند تابع آثار مندرج در ماده ۴۳۷ ق.آ.د.ا.م. شود و حسب مورد نسبت به توقف حکم یا توقف حکم با اخذ تأمین اقدام کرد.

مقررات ماده‌واحدده منصرف از موضوع ماده ۴۳۶ ق.آ.د.ا.م. است. زیرا، اعاده دادرسی به موجب دادخواست مطرح نمی‌شود تا منحصر به موارد معینی در دادخواست باشد؛

۹. بر پایه تبصره ۴ ماده‌واحدده، «پرونده‌هایی که قبل از لازم‌الاجراء شدن این قانون به شعب تشخیص وارد شده است مطابق مقررات زمان ورود؛ رسیدگی می‌شود. پس از رسیدگی به پرونده‌های موجود شعب تشخیص منحل می‌شود».

گرچه راه‌گریزی جز پیش‌بینی رسیدگی به پرونده‌های موجود نبوده، این ایراد وارد است که شعبه‌های تشخیص دیوان عالی کشور در مواردی به پرونده‌های دیوان عالی کشور رسیدگی می‌کنند که در این قانون خود مرجع عالی نسبت به شعبه‌های تشخیص دیوان عالی کشور محسوب می‌شود؛

۱۰. بر پایه تبصره ۵ ماده‌واحدده، «آرائی که قبل از لازم‌الاجراء شدن این قانون قطعی یافته است ظرف سه‌ماه ... قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می‌باشد».

پرسش این است که این مدت سه‌ماه از تاریخ قطعی رأی است یا از تاریخ لازم‌الاجراء شدن قانون. به نظر می‌رسد که آغاز مدت سه‌ماه از تاریخ لازم‌الاجراء شدن قانون متقن‌تر و مقبول‌تر است و ظاهراً در عمل نیز پذیرفته شده است.

سرانجام، با توجه به اینکه تاریخ قطعی چه در بدوی و چه تجدیدنظر از زمان صدور رأی است نه از زمان ابلاغ، تعیین مهلت یک‌ماه از تاریخ قطعی طرف‌های دعوا را برای استفاده از این قانون با عذرهای جدی روبه‌رو می‌کند. زیرا، در نظام قضائی فاصله زمانی بین صدور رأی چه در مرحله بدوی و چه در مرحله تجدیدنظر تا ابلاغ اغلب بیش از یک‌ماه به طول می‌انجامد و حتی ممکن است — به دلیل تراکم کار دفاتر دادگاه‌ها — پس از صدور رأی قطعی مرحله‌های اداری حروف‌چینی دادنامه و تفکیک نسخه‌های رأی و آماده‌سازی برای تحویل به پست و ... بیش از این مدت زمان ببرد و حتی با گذشت

یک ماه مهلت هنوز دادنامه از دفتر دادگاه خارج نشده باشد.

از جهت عملی نیز، فرایند تشخیص مخالفت بین رأی با شرع که در اغلب موارد در پی اعلام محکوم علیه به مقام های مندرج در تبصره ۱ همین ماده واحده صورت می گیرد نیازمند بررسی های کارشناسانه است و زمانی بیش از یک ماه نیاز دارد؛

۱۱. قانون گذار همزمان در دو قانون تازه تصویب دو شیوه معارض برای تجدیدنظرخواهی ارائه کرده که به نوبه خود موجب چالش قضائی است. ماده واحده شیوه گذشته را تغییر داده است. ولی، ق.د.ع.ا. (مصوب ۱۳۸۵) از شیوه گذشته تقلید کرده و شعبه های تشخیص را در دیوان عدالت اداری احیا کرده است که معقول به نظر نمی رسد و بهتر آن است که شیوه ای واحد برای تجدیدنظرخواهی فوق العاده وجود داشته باشد.

راه حل تشخیص خلاف بین شرع نیز در دیوان عدالت اداری متفاوت با دادگاه ها و دیوان عالی کشور است. در مورد دیوان عدالت اداری، قانون گذار به رویه قدیمی اعلام اشتباه قاضی روی آورده و در ماده ۱۶ ق.د.ع.ا. مقرر داشته است که «در صورتی که حداقل یکی از ۲ قاضی یا ۲ قاضی از ۳ قاضی صادرکننده رأی، متوجه اشتباه شکلی یا ماهوی در رسیدگی خود شوند، ضمن اعلام نظر مستند و مستدل مکتوب، پرونده را جهت ارجاع به شعبه تشخیص به دفتر رئیس دیوان ارسال می نمایند.

تبصره - صدور حکم اصلاحی در مورد سهواً القلم یا اشتباه محاسبه و یا رفع ابهام که توسط شعبه صادرکننده رأی انجام می شود، مشمول این ماده نمی باشد».



شہرہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی